

# ورود شبه نظامیان حشدالشعبی به ایران از حسن بهگر

ما نُور دوسر طلا

ورود شبه نظامیان حشدالشعبی به ایران تحت عنوان کمک به سیل زدگان موافقت ها و مخالفت هایی را برانگیخته است. گروه حشدالشعبی ساخته و پرداخته سپاه قدس است که در مبارزه با داعش در عراق بوجود آمد و در این زمینه موفقیت هایی داشت.



اولین نتیجه ای که از ورود حشدالشعبی گرفته می شود اینست که رژیم احساس ایمنی نمی کند. می دانیم بنا به اعتراف مکرر سردمداران ترس رژیم بیشتر از خیزش مردم است.

ولی آیا آوردن حشدالشعبی به این معناست که رژیم دیگر به سپاه و بسیج دیگر اطمینان ندارند؟ اشتباه است اگر فکر کنیم سپاه یکپارچه به ایدئولوژی ولایت فقیه ایمان دارد و به آن وفادار است. بسیاری برای سیرکردن شکم خود و استفاده از مزایای آن بدان روی آورده اند و حتماً رژیم هم بدان آگاه است.

ولی از جانب دیگر در این موقعیت، جمهوری اسلامی با آوردن این شبه نظامیان مسلح در برابر تهدیدات خارجی نیز مانور داده است. پیوستن گروه های زینبیون و فاطمیون این مانور را تکمیل کرده. روزنامه کیهان رسماً نوشت مدافعان حرم به دعوت قاسم سلیمانی از عراق، افغانستان و پاکستان به یاری سیزدگان آمده اند.

در همین رابطه واکنش اپوزیسیون وابسته به آمریکا که خواستار دخالت آمریکا است با واکنش اپوزیسیون استقلال طلب ملی تفاوت اساسی دارد. زیرا این گروه اخیر مخالف هر دخالت خارجی است حال این دخالت می خواهد توسط آمریکایی ها باشد یا عراقی ها یا هر جای دیگر.

دریافتن هدف رژیم از آوردن این نیروهای مسلح برای سرکوب

اپوزیسیون نیازمند تیزهوشی نیست و مانند خورشید عیان است. چنانکه قبلا موسی غضنفرآبادی، رئیس دادگاه انقلاب تهران، روز ۱۶ اسفند پارسال گفت که «اگر ما انقلاب را یاری نکنیم، حشدالشعبی عراقی، فاطمیون افغانی، زینبیون پاکستانی و حوثی‌های یمنی خواهند آمد و انقلاب را یاری خواهند کرد.» یا محمد نجاج روزنامه نگار عراقی در مصاحبه با بی بی سی گفت: «این نیروها اجازه نخواهند داد که کسانی شاهزاده پهلوی را به حکومت برسانند.» که مسلم منظور مقابله با همه ی اپوزیسیون است و منحصر به رضا پهلوی نیست.

اینها سربازان مورد اعتماد رژیم هستند که نگهداری آنها هزینه های کلانی برای ملت ایران داشته است این اعتماد تا آنجاست که قاسم سلیمانی در تیرماه ۹۶ طی یک سخنرانی پرده از آن برداشت و گفت: «کلید در همه ی انبارهای تسلیحات جمهوری اسلامی در اختیار فرمانده حشدالشعبی است.»

اینکه دادن کلید انبارتسلیحات به نیروهای بیگانه یک کشور دیگر با اجازه کدام مرجع قانونی بوده معلوم نیست ولی تا آنجا که می دانیم طبق قانون اساسی رژیم، مجلس باید برای حضور نیروی نظامی خارجی در داخل کشور تصمیم‌گیری کند و نتیجه را به اطلاع عموم برساند. در اصل یکصد و چهل و پنج همین قانون اساسی هم تاکید شده که «هیچ فرد خارجی به عضویت در ارتش و نیروهای انتظامی کشور پذیرفته نمی‌شود.»

بدیهی است دولت عراق می توانست افرادی را تحت عنوان امدادگران خارجی برای کمک بفرستد و لزومی به آمدن نیروهای شبه نظامی و دادن مانور در منطقه ای که یادآور جنگ هشت ساله است نمی بود. آمدن نیروهای مسلحی که با کشور ما آشنا می شوند و تضمینی نیست که فردا تبدیل به عوامل مخالف ایران نشوند، مایه ی نگرانیست. این تصمیمات طبق معمول با عجله و بدون مشورت با نمایندگان حقیقی مردم و فرماندهان ارتش گرفته می شود و تا آنجا که می دانیم ورود این نیروها حتی توسط مقامات رسمی از قبیل ریاست جمهوری یا مجلس و غیره به اطلاع مردم نرسیده و گویا صرفاً به ابتکار قاسم سلیمانی انجام شده است و این می تواند عواقب داخلی و خارجی وخیمی داشته باشد.

نتیجه آن که حکومتی که بی کفایتی خود را در همه ی زمینه ها، از جمله ناکارآمدی خود را در یک حادثه طبیعی مانند سیل نشان داده، برای جبران آن متوسل به یک نیروی خارجی شده که برای خودی و

بیگانه قدرت نمایی کند.

داستان را از هر طرف که تفسیر کنیم، نتیجه روشن است: رژیم با این کار، در حقیقت ضعف و ناتوانی خود را به نمایش گذاشته است.

18 آوریل 2019

برگرفته از سایت ایران لیبرال سایت ([iranliberal.com](http://iranliberal.com))

[https://t.me/iran\\_liberal](https://t.me/iran_liberal)

## عصر پهلوی یعنی چه؟ از رامین کامران

«عصر پهلوی» عبارتی است که کمابیش همگان برای نامیدن دوره ای از تاریخ ایران، به کار میبرند و کار محاوره و بحثهای معمول را راه میاندازد و ارتباطی هم به موافقت و مخالفت ندارد. ولی همین عبارت را اگر بخواهیم در تحلیل جدی تاریخی به کار بگیریم، باید از دیدگاه معرفتی حلاجیش کنیم.



اول تعریفی که به ذهن هر کس خطور میکند، مبتنی است بر برشی زمانی: از ۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷ که عمر سلسله است و گاه از ۱۲۹۹ تا ۱۳۵۷ که مقدمات تأسیس آنرا نیز در بر میگیرد. این فاصله را ما عصر پهلوی میخوانیم. ولی این تعریفی تقویمی است نه تاریخی. کار مورخ تاریخ ساختن است از تقویم و این امر مستلزم کاربرد مفاهیم مناسب است. شیء تاریخی باید وحدت داشته باشد تا بتواند موضوع تحقیق قرار بگیرد و مفاهیم است که به موضوع تحقیق وحدت میبخشد نه صرف توالی زمانی وقایع.

وحدت در کجاست

اول نکته این است که عصر پهلوی، به دلایل بدیهی، عصری سیاسی است و وحدتش در نظر مورخ، باید از مفاهیم سیاسی برخیزد.

نکته مهم در مورد تعریف عصر پهلوی این است که بیش از آنکه به نظام پادشاهی مربوط باشد، با نظام سیاسی خاصی پیوند دارد. سلسله پهلوی نمایندگی یکی از نظامهای سیاسی عصر جدید است که با انقلاب مشروطیت به ایرانیان عرضه گشت و در حقیقت یکی از تولیدات نامطلوب - انقلاب مشروطیت است؛ نظام اتوریتر.

دقت داشته باشیم که اصلاً تأسیس سلسله پهلوی، در اصل تابع برپایی نظام اتوریتر بوده است، نه برعکس و این امر است که از هر سلسله پادشاهی دیگر تاریخ ایران متمایزش میکند. همه میدانیم که سردار سپه، در درجه اول کوشید تا قدرت خویش را در قالب جمهوری تداوم ببخشد و وقتی که این کار میسر نگشت، خود را پادشاه خواند و سلسله جدیدی تأسیس نمود. به هر صورت، این بخش مقدماتی را نمیتوان از تاریخ عصر پهلوی بیرون انداخت و هیچ مورخی، چه طرفدار این خاندان و چه مخالف آن، چنین نمیکند. نظام اتوریتر مفهومی است که به عصر پهلوی وحدت میبخشد و اصلاً به ما اجازه میدهد تا به طور جدی از چیزی به این نام صحبت کنیم. تاریخ سلسله پهلوی یا به عبارت دیگر، عصر پهلوی، مترادف است با تاریخ نظام اتوریتر در ایران مدرن. چون هیچ کس و هیچ گروه دیگری، به این ترتیب بر ایران حکومت نکرده است. این است مفهومی سیاسی که به عصر پهلوی وحدت میبخشد.

اضافه کنم که افت و خیزهای این نظام، مثلاً چنانکه از سقوط رضا شاه تا کودتای بیست و هشت مرداد واقع گشت، یا در ابتدای دهه چهل شمسی، این وحدت را خدشه دار نمیکند. چون طی این دوره های ضعف، ماهیت آن گزینش سیاسی که هویت عصر پهلوی را میسازد و کوشش برای بازسازی و تحکیم حکومت اتوریتر تداوم داشته است. وحدت عصر پهلوی، مانند وحدتی است که فرضاً در تاریخ یک حزب می یابیم. ممکن است که حزبی هیچگاه به قدرت نرسد و یا به طور مداوم بر قدرت نماند، ولی هویتش و وحدت تاریخ حیاتش از آن گزینش سیاسی نشأت میگیرد که حزب نمایندگی میکند.

وقتی نظام اتوریتر را محور قرار دادیم، روشن میشود که عصر پهلوی، سکانس تاریخی متکی به خود نیست، بخشی است از آن سکانس تاریخی که عصر جدید میخوانیم و با انقلاب مشروطیت در ایران آغاز شده است و هنوز هم ادامه دارد. ما در پرداختن به عصر پهلوی، سیر حیات این گزینش سیاسی در ایران را تعقیب میکنیم، نه حیات دو پادشاه را.

بخصوص که برقراری نظام اتوریتر، یکشبه میسر نگشته و از این گذشته، نظام مزبور، همیشه در اوج قدرت نبوده است.

## تاریخ سلسله

سلسله پهلوی نه تاریخنگار رسمی داشت و نه در نهایت تاریخ رسمی از خود به یادگار گذاشت، ولی با تمام این احوال، حجم بزرگی نوشته های تاریخی - توجیهی و کلاً تبلیغی از خود به جا گذاشته که از طرف ارگانهای دولتی منتشر شده، از آن نظام بر جا مانده است. آنچه هم بعد از انقلاب به اینها افزوده گشته، از بابت روش و هدف، تفاوتی با باقی ندارد.

ببینیم که در چنتا طرفداران پهلوی چه یافت میشود و اینها چگونه میکوشند تا عصر پهلوی را تعریف کنند و تا حد امکان در آن وحدتی بیابند. روشن است که این گروه علاقه ای ندارد تا از استبداد اتوریتر صحبت کند و اگر قدیمها هم که دستگاه پهلوی برقرار بود و با کسی رودر بایستی نداشتند، از این حرفها میزدند و رابط شاه و ملت را مستقیم و برتر از هر نوع نمایندگی و رأی گیری میدانستند، سالهاست که به دلایل روشن، تمایلی به این کارها ندارند. مشکل اصلی گروه اخیر در اینجاست که میخواهد مفهومی مرکزی برای پژوهش تاریخی انتخاب کند که نه فقط به موضوع وحدت ببخشد، بلکه به کار توجیه آن نیز بیاید و سیاستهای دو پادشاه پهلوی را، مشروع جلوه بدهد. از آنجا که جمع آمدن این دو ناممکن است، میکوشند گفتاری سر هم بندی کنند که به مقصود نزدیکشان کند.

ترتیب رایج کار اینها، نگارش نوعی زندگینامه این سلسله است که گاه داستانهای جنبی و نیز شرح حال رجال این دوره هم در آن درج میگردد. در این حالت، «عصر پهلوی»، مترادف میشود با سلطنت دو پادشاه پهلوی و شرح وقایع دوران این دو، برداشتی که کار را به زندگینامه نویسی، شبیه میکند. باید به این امر آگاه بود و از این گرایش حذر کرد. به این دلیل که ممیز اصلی تحلیل تاریخی، این است که پایه اش بر شاخصهای مفهومی است، نه بر شاخصهای طبیعی و در این مورد، زیست شناسانه. به همین دلیل، زندگینامه که نقطه آغاز و پایان آن، تولد و مرگ فرد است در حاشیه پژوهش های تاریخی قرار میگیرد.

به هر حال، قالب زندگینامه، اصولاً برای جا دادن حیات یک سلسله، مناسب نیست. زیرا در مورد سلسله، نقطه تأسیس، تولد اولین پادشاه

نیست که بنا بر تعریف پادشاه به دنیا نیامده است، به تخت نشستن اوست. به علاوه، نفس تأسیس سلسله، امری سیاسی است... از این گذشته، دست به دست شدن قدرت هم در دل یک سلسله، همیشه به دلیل مرگ یکی و به تخت نشستن جانشینش صورت نمیپذیرد، گاه بیماری یا خلع پادشاه و رقابتهای سیاسی، جانشین را به قدرت میرساند. از هم‌اینها گذشته، ختم سلسله هم الزاماً مترادف مرگ آخرین پادشاه و وارث نداشتن وی نیست، این مرگ - همانند تولد سلسله - سیاسی است.

خلاصه اینکه دست زدن به دامن زندگینامه فایده ای ندارد و از سیاست گریزی نیست. محور تحقیق، مفاهیم سیاسی باید باشد و اگر حذفشان کنیم، چنانکه برخی میکنند، وحدت کار مخدوش میشود و کل گفتار صورت نوعی وصله پینه‌رنگارنگ را پیدا میکند که ممکن است جذاب باشد یا حداکثر به درد برنامه های من و تو بخورد، ولی از بابت تاریخی مخدوش و بی اعتبار است و وحدتش در نهایت متکی است به قالب زمانی وقایع، نه محتوای آن. خلاصه اینکه حاصل کار میشود وقایع نگاری، نه تاریخ.

### مدرنیزاسیون

معمول ترین ابزار مفهومی که از سوی دوستداران این خاندان، برای وحدت بخشیدن به تاریخ عصر پهلوی، مورد استفاده قرار میگیرد، مفهوم مدرنیزاسیون است. گفتاری که در حقیقت از ابتدای کودتای رضا خان برای مشروعیت بخشیدن به او و سپس پسرش، در میان نهاده شد، گفتاریست تجدد محور و عبارت از این است که پهلوی ها سازندگان ایران نوین هستند و تجدد ایران حاصل زحمات آنهاست. منشأ این گفتار، روایتی از همان گفتار مدرنیستی است که از ابتدای قرن نوزدهم شکل گرفت و با مشروطه خواهی در ایران بر کرسی نشست. گفتار پهلوی، از این بدنه تغذیه کرده و نیرو و اعتبار گرفته است و تابع آن است و در عین حال میکوشد با حذف انقلاب مشروطیت از صحنه و عرضاً پهلوی ها به عنوان بانیان تجدد، دین خود را بدان بپوشاند.

اینجا، یادآوری تاریخی کوتاهی لازم است. ابتدای کار تجدد در ایران معطوف بود به اخذ تکنیکهای غربی تا مملکت را از ذلت در برابر نیروهای نظامی برتر روس و انگلیس، برهاند. مرحله دوم اخذ علوم غربی بود که پای‌تکنیکهای مدرن است. کما بیش یک قرن طول کشید تا روشنگران ایرانی بپذیرند که رمز موفقیت کشورهای غربی، در فنون و علوم نیست، در روش جدیدی است که برای حیات جمعی یافته اند و این روش دمکراسی است. این طور بود که به تغییر نظام حکومتی ایران،

کمر بستند. ولی گفتار پهلوی، حالت بازگشت به مراحل قبلی تجدد خواهی ایرانی را داشت - آنی که هنوز به اهمیت سیاست واقف نشده بود - و از ابتدا بر این پای- نادرست استوار بود که نوسازی به دست مشروطه خواهان و با دمکراسی، شدنی نیست و باید با دست قدرتمند فردی انجام شود که گرفتار محدودیتهای قانونی نباشد. استبدادی نو که با بر دوش کشیدن ردای پادشاهی، خود را تداوم استبداد کهن وانمود میکرد تا از این ریشه هم کسب مشروعیت کند.

اول از همه، بگویم که بعد از انقلاب مشروطیت، گفتاری غیر از تجدد خواهی در ایران موجود نبود و عملاً قابل عرضه هم نبود. هر کس قدرت را میگرفت، راهی جز این در برابر نداشت. اذهان همه پر بود از این افکار، حتی ذهن فردی عامی مانند بنیانگذار سلسله پهلوی. رژیم اتوریتری که او بنا گذاشت، مثل تمامی نظائر خود، حاجت به نوعی ایدئولوژی داشت که هم برنامه عملی پیشش بنهد و هم مشروعیتی بدو ببخشد و توانست با استفاده از این مصالح بسازدش.

اگر بخواهیم، چنانکه برخی میکنند، مدرنیزاسیون را خط اصلی تداوم دوران پهلوی بشمریم، باید از همین ابتدا ناقص بودن آنرا نیز بپذیریم. یعنی قبول کنیم که قادر به ایجاد وحدت در موضوع تحقیق ما نیست. زیرا نوسازی ایران، تابع معیار دیگری بوده است که به صورت صافی عمل کرده است. چیست این عامل؟ جواب ساده است: همان نظام سیاسی که بدان اشاره شد. آنچه عصر پهلوی را به طور روشن مشخص میکند و تا آنجایی که میتوان در آن وحدت دمید، از بابت سیاسی به آن هویت میدهد، گزینش نظام سیاسی اتوریتر است نه تجدد خواهی.

منطق تجدد گرایی دوران پهلوی بسیار روشن بود: آنچه با منطق این نظام سیاسی میخوانند، با قاطعیت و به سرعت انجام میشد؛ آنچه به نظر میآمد ضرری متوجه آن نمیکند، امکان انجام داشت؛ ولی آنچه که مخالفش بود، برای همیشه به بوت- تعویق میافتاد. اعوجاج تجدد ایران، تحت تأثیر این اولویت ها بود که پیدا شد و خسارات فراوانی به بار آورد که آثارشان تا امروز هم کاملاً مشهود است. خلاصه اینکه در اینجا مفهوم تجدد، نمیتواند به صورت یکدست مورد استفاده قرار بگیرد، چون بخش اصلی کار نه فقط مغفول واقع شده، بلکه موضوع جدی مقاومت و مخالفت بوده است.

در این وضعیت، گفتار پردازان پهلوی دوست، راهی برای دور زدن مشکل پیدا کرده اند که بتواند کارشان را راه پیش ببرد: خرد کردن مفهوم

اصلی. اینها میکوشند آن دسته از وقایع عصر پهلوی را که به ابعاد مختلف تجدد ربط پیدا میکند در ستونها جداگانه گرد بیاورند و فهرست وار به دیگران عرضه نمایند و یا اینکه در دل روایتی که عرضه میکنند، برجسته سازند. درکشان از مدرنیته در این حد ابتدایی است. شاید ساده ترین نمونه این کار را بتوان در کتاب آخر خود محمدرضا شاه جست: آمار دستاورد ها: تعداد سد ها، مدارس، مجموعه های بهداشتی و... بخصوص که اینها تابع سیاستگذاری دو پادشاه بوده و به طور اتفاقی واقع نگشته است. عرض هم اینها، تکریم غیر مستقیم آن نظام و حکومتی است که انجامشان داده. در جایی که نمیشود از تجدد به معنای اصلی و کلی صحبت کرد، این خرده تجدد ها جای آنرا میگیرد تا بتواند قالبی توضیحی و توجیهی برای عصر پهلوی فراهم کند.

ولی مدرنیته صورت خرید نیست که بگوییم این تعداد اقلامش را تهیه کرده ایم و یکی دو تایش از قلم افتاده، مجموعه ایست به هم پیوسته که سیاست در مرکزش قرار دارد. حذف مدرنیته سیاسی که مترادف دمکراسی لیبرال است، فهرست را ناقص نمیکند، کل مجموعه را از شکل میاندازد - کما اینکه در کشور ما انداخته است.

به هر صورت، یک نگاه کسی که با تحقیق تاریخی آشناست، بر وی روشن میکند که این کار فقط نوعی استتار بی برگی مفهومی است، نه بیشتر. در نهایت، روایت شبه تجدد خواهی که طرفداران، از دوران پهلوی به ما میدهند، مخلوطی است نا متعادل از دو عنصر: یکی وقایع نگاری کلاسیک که ذکرش آمد و دیگری تجدد مداری کج و معوج. هیچکدام این دو وافی به مقصود نیست و در کنار هم قرار گرفتنشان هم دردی را دوا نمیکند.

## کلام آخر

وقتی از دور به منظر پژوهشهایی که در باره عصر پهلوی انجام گرفته است، نگاه میکنیم، میبینیم که اجزای این مجموعه، کلاً حول دو محوری که در بالا ذکر شد، جمع شده است: استبداد اتوریتر و مدرنیزاسیون - معمولاً نامرتب و بدون جدا کردن حساب این دو. هیچیک از این دو حذف شدنی نیست، ولی ارتباط و ترتیبی بین آنها برقرار است که مقاله حاضر، به تشریحشان اختصاص داشت. اگر وقتی صرف نگارشش مطلب کرده ام، به این دلیل است که آگاهی به ارتباط بین این دو را برای انجام هر تحقیق جدی تاریخی لازم میدانم، همانطور که دوری گزیدن از زندگینامه نویسی و وقایع نگاری را، میشنویم که



بسا اوقات از دور پهلوی به عنوان نوسازی اقتدار گرایانه صحبت میشود. عبارت درست، اقتدار گرایی نوساز است. تقدم و تأخر دو کلمه، معنا دارد و معنایی بسیار مهم.

تا سالیان دراز در بار این دوران مطلب نگاشته خواهد شد و تحقیق در بار این بخش از تاریخ معاصر ایران، بسیار گسترش خواهد یافت. ولی تصور نمیکنم که این پژوهشها، اصولاً بتواند از دو محوری که گفتم، جدا بشود. مورخان باز هم سالها در این میدان جولان و گاه با هم مصاف خواهند داد. ترسیم محور مختصات این پژوهشها، فقط نظر به گذشته نیست، نگاهی جستجوگر هم هست به سوی آینده ای که جزئیاتش از دید ما پنهان است.

۱۱ آوریل ۲۰۱۹

ابگرفته از سایت ایران لیبرال : [iranliberal.com](http://iranliberal.com)

[https://t.me/iran\\_liberal](https://t.me/iran_liberal)

## بی ثباتی سازمانی از رامین کامران

یکی از پدیده هایی که در اپوزیسیون ایران شاهدش هستیم، مسئله بی ثباتی سازمانی است. تا آنجا که به گروه های قدیمی نظیر جبهه ملی یا حزب توده یا چریکها فرضاً مربوط میشود، این بی ثباتی خود را به صورت از هم پاشیدگی، انشعاب و کلاً تعدد نشان میدهد. در مقابل، گروه های جدید اصلاً چندان نمیپایند و بعد از تشکیل، در فرجه ای کوتاه،



پراکنده میگردند. ولی یک گروه هست که قدیمی بودنش باید مختصری در آن ثبات ایجاد کند، اما نوع فعل و انفعالاتی که در آن مشاهده میگردد، غیر عادیست و یه گروه های نوپا شبیهش میسازد: گروه پهلوی طلبان.

نگاهی به سیر جابجایی گروه های پهلوی طلب، تصویر روشنی پیش چشمان خواهد نشاند. اول حزب مشروطه بود، بعد نوبت شورای ملی شد، بعد از آن فرشگرد سرش را بیرون آورد و حالا هم ققنوس آواز سر داده است. این رفتن و آمدن از بهر چه؟ اگر بنا بر کار جدی باشد و با آدمهای جدی که باید یک سازمان درست کرد و همان را در طول زمان رشد داد و تحکیم کرد. پس چرا نشد؟

شاید بتوان گفت که حزب مشروطه از ابتدا، برای وارث تاج و تخت، مشکل آفرین ترین گروه بود. به این دلیل که تشکیلش با زحمات اشخاصی ممکن شد که به طور مستقل میکوشیدند تا دستگاهی بر پا کنند و در این زمینه، چندان منتظر رهنمودهای ملوکانه نبودند. داریوش همایون که در آن حزب نقش اساسی داشت و ردش را هم با وارد کردن مضامین لیبرال در آن باقی گذاشت، هوشمند ترین مشاور سیاسی بود که رضا پهلوی میتوانست به وی تکیه کند. ولی همین استقلال نسبی حزب مشروطه، امری که همایون با آگاهی تمام کوشش در حفظ آن داشت، بود که شاهزاده را به آن بی مهر کرد. در نهایت هم داستان تمامیت ارضی که باز همایون اهم میشمرد، صیغۀ طلاق را جاری کرد.

شورای ملی که با اولین انتخاباتش بی آبرو شد و فرشگرد هم که زبانه کشید و خاموش گشت و ققنوس هم دیر یا زود به باقی خواهد پیوست. رد اصلی که از این گروه های یکبار مصرف بر جا مانده است، چهره های شاخص آنهاست که از میان چند ده یا صد نفر اولیه سر برآورده اند و در رسانه ها خودی نشان داده اند. عمر سیاسی این بازماندگان کشتی های غرق شده، بیش از خود گروه بوده، البته بدون اینکه بتوانند استقلال شخصیتی پیدا کنند و کاری صورت بدهند.

همان عاملی که پهلوی را از حزب اصلی طرفدارش دور کرد، در مورد گروه های دیگر هم عمل کرده، منتها با سرعتی بیشتر. دینامیسم این جایگزینی، در درجۀ اول از سیاست آمریکا متأثر است و از امیدی که برخی بدان بسته اند تا با یاری آن به جایی برسند. ولی، از این گذشته، در بین اعضای این گروهکهای جدید، پیوند به سلطنت، آن سابقه و استحکام قبلی ها را ندارد. آنها پهلوی دیده بودند و اینها از پهلوی فقط رضا را دیده اند. پیوندشان همانقدر سطحی است که سست و پس از چندی، اگر به آنچه که میخواستند، نرسیدند، بار سفر خواهند بست تا بخت خود را در جای دیگر بیازمایند، یا اینکه مستقیم برگردند بر سر کار و زندگی خود. کار سیاسی برای اینها فرصتی است برای ترقی، حاصل شد، چه بهتر، در حد انتظار نبود، باید امید برید و رفت جای دیگر، شرکت هواپیمایی، خرید و فروش مستغلات،

خدمات کامپیوتری، یا...

اینکه رضا پهلوی به هیچوجه نمیخواهد خود را در جایی درگیر بکند و بخصوص برای خود مشاور و حتی پیروی بتراشد که توقع داشته باشند به سخنان و عقایدشان توجه شود، بسیار روشن است. میاید، تأییدی میدهد و میرود. به صراحت هم میگوید بیش از این از من توقعی نداشته باشید. خودتان کارها را بکنید، من در نهایت برای ایفای نقش ریاست جمهور یا سلطنت آماده هستم. او به هیچوجه نمیخواهد دارایی سیاسی خود را که ارث برده است، در جایی سرمایه گذاری بکند و به خطر بیاندازد - البته خطر نکردن باخت ندارد، ولی برد هم ندارد. از اینها گذشته، درگیر کار رهبری یا حتی ادارا این و آن گروه نشدن، با ادعای پادشاهی مشروطه نیز هماهنگ است و دستاویز خوبی برای طفره زدن از قبول هر مسئولیت.

ولی آخرین و نه کمترین عامل که ناکامی پهلوی طلبان در سازماندهی را رقم زده است، نداشتن فرهنگ تجمع و تصمیمگیری متکی به خود است. وقتی دنبال استبداد میروید، نمیتوانید همزمان از مزایای دموکراسی هم که در اصل و اساس، روشی درست برای تصمیمگیری مستقل جمعیست، بهره مند گردید. مشکل چاره ندارد و بس.

۴ مارس ۲۰۱۹

منبع مقاله از سایت [iranliberal.com](http://iranliberal.com)

---

**به بهانه استعفای ظریف  
از تقی روزبه**

## بحران در فرایند بازتولید قدرت!



استعفای ظریف در داخل ایران عملاً تبدیل به زمین لرزه ای سیاسی با ابعادی بین المللی برای رژیم شد. بسیاری وقایع این رویداد را لحظه به لحظه از نزدیک دنبال کردند. چه از سوی مخالفین یا موافقین نظام و از داخل یا خارج. در درون ساختار قدرت تلاش های پشت پرده گسترده ای برای حل ولو موقتی این مشکل و کنترل بحران جریان شروع شد. ورود قاسم سلیمانی به صحنه از آخرین پرده هائی از این دست تلاش ها بود. نشست فوق العاده کمیسیون سیاست خارجی مجلس و موضوع تشکیل جلسه فوق العاده غیرعلنی مجلس در مورد بحرانی که به طور مستقیم پای دیدار خامنه ای و اسد را هم به عنوان یک طرف ماجرا به میان می آورد آن از جمله بود. بازار انتشار خبرهای استعفا و تکذیبها و گمانه زنی ها بسیار داغ بود. روزنامه ای که جرئت کرده و تیتر «مهمان ناخوانده» را بر پیشانی خود زده بود بلافاصله توقیف شد. گرچه حجم فشارها و تکانها چنان بود که استعفای ظریف نتوانست بیش از یکی و دو روز دوام بیاورد، با این همه همین یکی دو روز کافی بود که گوشه ای از ابعاد بحران و جنگ و تنشهای جاری در درون ساختار قدرت را به روی صحنه بیاورد. دیگر شدت و حجم بحران چنان است که حذف صورت مساله هم قادر به پنهان سازی بحرانی نخواهد بود که در حال سرباز کردن است.

تکثیر وقوع این نوع تنشها خود یکی از نشانهای مهم تعمیق بحران است، اما آن چه که در این میان مهم است نه دنبال حوادث دویدن که توجه به عمق و مختصات بحرانی است که در پشت این هیاهوها در جریان است و زمین لرزه سیاسی هم دقیقاً پژواک همین بحرانی است که همه این نشانه ها دال بر آن هستند. از همین رو بجای خیره شدن صرف بر رویه ها و لایه های فوقانی و لاجرم اجتناب از روزمرگی و رفتارهای واکنشی و خرد، لازم است به عمق روندها و لایه های زیرین تمرکز پیدا کرد و در جهت صورت بندی بندی معطوف به ریشه ها تا بتوان در چارچوب آن، آن هم در شرایط حساس کنونی اندکی از روزمرگی ها فاصله گرفت و به رفتارها و کنشگری متناسب با وضعیت خطیر کنونی پرداخت.

مساله چیست؟؛ دیگر ادامه شیوه تاکنونی چه به لحاظ سیاست ها و

راهبردهای عمومی بخصوص در عرصه بین المللی و چه در عرصه مناسبات درونی ساختار قدرت به شکل موجودش ناممکن و یا بهتر است بگوئیم بحرانی و مساله ساز شده است و این دو بطورتنگاتنگی به هم تنیده هستند. شدت بحران های گوناگون که بطورهزمان زبانه می کشند چنان است که رژیم ایران را به نقطه دراماتیکی رانده می شود که مطابق آن باید بین دو گزینه سرنوشت ساز یکی را انتخاب کند. در خلاصه ترین کلام می توان در چارچوب نظریه بحران در بازتولید قدرت خودویژگی بحران در لحظات کنونی را در دو فاکتور مربوط به ضرورت بازنگری در رویکردهای راهبردی و نیز باز تنظیم مجدد ساختار قدرت متناسب با آن شناسائی کرد:

در محور نخست رژیم باید تصمیم بگیرد که آیا می خواهد با اعلام شکست برجام وارد دوره پسابرجام با همه پی آمدهای بزرگ و سنگین و اجتناب ناپذیر آن - از شروع غنی سازی تا میلیتاریزه شده هرچه بیشتر با تقویت موشک با لیستیک و تداوم سیاست های تهاجمی منطقه ای و تا آن چه که خود آن را اقتصادمقاومتی و درون زا در برابر جنگ اقتصادی تمام عیار دشمنان توصیف می کند و نیز کنار گذاشتن آن چه که سیاست تعامل با اروپا خوانده می شود، بشود یا آن که وارد تعاملی واقعی وجدی با اروپا و قدرت های جهانی برای مذاکره و بده و بستان سیاسی. در واقع وارد برجام دوم بشود (در پذیرش برجام اول هم سال های سال جمهوری اسلامی با مذاکره و توسط کسانی چون جلیلی بازی می کرد تا آن که حاضر شد زیر فشارها جام زهر به نوشد و البته با وجود او با ما به یک باخت نسبتاً آبرومندانه ای تن بدهد که اکنون حتی آن هم در دسترس نیست). پس اعلام پایان برجام اول، ورود به مرحله ماقبل برجام یا ورود به برجام دوم و نوشیدن زهر جدیدی را می توان را عنوان این دوره راهی تلقی کرد. این که قاسم سلیمانی که خود یکی از کاندیدهای دوره پسابرجام برای اداره کشور محسوب می شود، بلافاصله پس از باصطلاح پا به میدان گذاشتن برای باصطلاح ریش سفیدی جهت آشتی «ظریف» ، به کسانی می تازد که بدنبال تحمیل برجام دوم هستند تصادفی نیستند.

بحران در مکانیزم سوخت و ساز (متابولیسم) حکومت اسلامی!

از آن جا که قدرت داده ای پیشینی و ثابت، و استعلائی آن گونه که خود رژیم مدعی است نیست، دایما در معرض فرسایش قرار داشته و نیاز به بازتولید دارد و دامنه این فرسایش و نیاز به بازتولید در دوره های بحرانی دو چندان می شود. نا گفته نماند که رژیم شاه بدلیل فقدان چنین مکانیزمی بود که بدان شکل فروپاشید. در حکومت اسلامی

مکانیزم بازتولید قدرت ویژگی های خود را داشته است که ورود به آن خارج از حوصله این نوشته است و آن چه که در اینجا مدنظر است این است که اکنون با پدیده «بحران در بازتولید قدرت» مواجهیم. وقتی از بحران در بازتولید قدرت صحبت می شود، باید توجه داشت که مناسبات درونی ساختار قدرت تنها یکی از مؤلفه های آن است، مؤلفه مهم و البته تعیین کننده دیگری چون شکاف بین حاکمیت و مردم که منبع اصلی تولید قدرت محسوب می شوند و یا مناسبات بین المللی و... هستند که ورود به آن ها نیز خارج از حوصله این نوشته است.

جمهوری اسلامی تاکنون در دوره های گوناگون و در تناسب با بحران های که با آن مواجه بوده است، با ترکیبی از مکانیزم قبض و بسط در ساختار قدرت هم چون پمپاژ خون در بدن نظام دوام آورده است. اما نکته مهم آن است که اکنون خود همین چرخه حیاتی زیست است که با بحران ساختاری و بی سابقه ای مواجه شده است (بخشا به دلیل آنتروپی و کهولت اجتناب ناپذیری که هیچ سیستمی را از آن گریز نیست): از یکسو رژیم پس از یک دوره انبساط در آستانه ورود به دوره انقباض که مترادف با فشرده ساختن قدرت است قرار گرفته که نیازی ضروری برای جلوگیری از فروپاشی و حفظ انسجام و شاکله اصلی ساختار قدرت محسوب می شود، و از سوی دیگر درست همین مسأله یعنی ورود به چرخه انقباض و متحقق ساختن خود با بحران و چالش بزرگ و نفس گیری مواجه شده است. در حقیقت توصیف و تشریح همین چالش یعنی درنگ بر خود بحران متابولیستی و دشواری و توان لازم برای انجام چرخه قبض است که موضوع یک تحلیل مشخص از وضعیت مشخص را تشکیل می دهد. در سطور بعدی به دلایل این که چرا چرخه بحران و ورود به دوره قبض این بار حتی با موارد گذشته، که آن ها هم به نوبه خود هر چه به جلوتر آمده ایم بحرانی تر شده اند مثل بحران ۸۸ بالکل متفاوت است.

در محوردوم: ورود به فاز انقباضی به معنی بهم زدن موازنه تاکنونی ساختار قدرت است که پس از دوره احمدی نژاد که مترادف با قبض ساختار قدرت بود و با ورود به دوره بسط عروج روحانی و عناصر نزدیک به تیم رفسنجانی، برای حل انباشت بحرانی که رژیم را در بر گرفته بود، شکل گرفت. طبیعی است که در این صورت دیگر روحانی و ظریف که نماد دوران برجام و مشخصه این دوره از انبساط سیاسی بوده اند فی الواقع تاریخ مصرفشان رو به اتمام است. سرعت رشد بحران و سیر حوادث حتی مجال نمی دهد که تا سال ۱۴۰۰ صبر کنند. دوره انقباض به معنی فشرده شدن قدرت و انطباق تازه ای بین شکل و مرکز و بسود این دومی

است و گرنه امکان بقاء وجود ندارد. دوره انقباض مکانیزم ها و سازوکارهای متناسب خود را دارد و اگر نتواند شکاف هایش را متناسب با وضعیت جدید ترمیم کند می تواند همه بلایی را به سرش بیاورد که بر سربلوک شرق آمد و قدرت های مرکزی از هم پاشاند. از همین رو اراده معطوف به بقاء در چنین حالتی خواهان فشرده کردن هرچه بیشتر قدرت است ( معنای دیگر آن در حکومت اسلامی به معنی بستن فضا و انسداد سیاسی و بی معنا تر کردن بخش باصطلاح انتخابی و بروی صحنه آوردن مهره ها و کارگزاران اخص بخش دولت پنهان است). در این حالت دولت واقعی (بدنه کوه یخ) باید بیش از پیش مرئی تر شود و به قدرت رسمی و بخش «انتخابی» دست اندازی کند تا بتواند باصطلاح نظام را از گزندها و گردنه های بزرگی که در برابرش دهان گشوده اند عبور دهد. تبدیل شدن اقتصاد به صحنه جنگ اقتصادی، سرداران جنگی و سپاهی و سرسپرده و بهره مندان به منافع اقتصادی-سیاسی ولایت فقیه و سیاست های متناظر با آن را از جمله دیپلماسی جنگی و یا مسدودسازی شبکه های مجازی و غیره را می طلبد و ... . سپردن زمام اداره دولت و دیپلماسی به دست «خودی ترها» و سرداران اقتصادی و دیپلماسی از مصادیق این نوع فشرده گی است. شکل و محتوا باید باهم انطباق پیدا کنند و این به معنی آن است که دوگانگی دوره های باصطلاح انبساطی دیگر غیرقابل تحمل می گردند. البته چنین فرایندی از مدتها پیش با مداخله هرچه بیشتر خامنه ای در امورات روزمره و ورود تشخیص مصلحت و سپاهیان و ایجاد کمیته هم آهنگی و تصمیم گیری های اجرائی مهم توسط سران سه قوه و ... شروع شده است. در حقیقت استعفای ظریف بازتابی است از همین فرایندی که دیگر تحمل مهره های سرسپرده ای هم چون ظریف ها را هم درآورده است و اگر او نمی تواند فرامین دولت واقعی را مو به مو اجرا کند باید جای او را سیاستمدارانی امثال سلیمانی ها و قالی باف ها و جلیلی ها و ولایتی ها و ضرغامی ها ... بگیرند. مسأله هم فقط ظریف نیست. تهدید وزیر جوان توسط دادستان در مورد کم کاری وی پیرامون مسدودسازی دنیای مجازی و فیلترینگ ها، و پرونده سازی برای محاکمه وی به گفته وی به دلیل نافرمانیش در برابر فرامین رهبری، نمونه دیگری از این نوع تقابل هاست و بقیه وزراء هم به همین نحو. چندی پیش وزیر صنعت و معدن از اعلام آمادگی سپاه برای حل مشکلات اقتصادی ( و از جمله قطعه سازی های خودرو) استقبال کرد و این در حالی است که روحانی ضمن انتقاد از مداخله ارگان های دیگر در امور وظایف وزارت خارجه (که موجب اعتراض ظریف بوده است) و این که وزیر جوان هم نباید تن بدهد، نسبت به مداخله سپاه در امورات اقتصادی با این ادعا که خود رهبر هم مخالف آن است انتقاد کرد. منازعات کنونی در چارچوب

منازعاتی صورت می گیرد که مطابق آن، آن طور که ضرغامی هم اظهار داشته است، با افزایش نابسامانی های اقتصادی و فشارهای جهانی کلا گرایش در درون ساختار قدرت شکل گرفته است که مسؤلیت این گونه امور به بنیادها و سپاه و نظایر آن واگذار شود که ظاهرا خامنه ای با آن مخالفت کرده است، اما در مورد آن بطور پیوسته گزارش ها و اخبار متضادی درج می کند. چنان که آخرین آن این سخنان فرمانده ستاد ارتش است که اعلام داشت بزودی خبرهای خوبی در مورد خروج سپاه از عرصه های اقتصادی خواهید شنید! قبلا هم او گفته بود کار سپاه بنگاه داری نیست...

بهر حال فارغ از کشاکشی که در این عرصه جریان دارد، فرق منازعات کنونی با گذشته آن است که اختلافات اکنون به صف آرائی پیرامون بین دو گزینش راهبردی با جهت گیری ها و پی آمدهای متفاوت گره خورده است که باید با هم تعیین تکلیف کنند. رژیم در شرایط حساس و خطیر کنونی قادر به تحمل حتی سیر طبیعی و روتین «دوگانگی» تا کنون خود که بطور معمول هم با دشواری و بحران همراه بوده است نیست. در دوره های بحران همواره رژیم با بستن کمر بند خود توانسته است تا حدی بحران را کنترل کند. مثلا وقتی تصمیم گرفتند که پس از دوره انبساطی خاتمی وارد دوره قبض بشوند و غنی سازی را شروع کنند، احمدی نژاد را حتی بزور قلب بیرون کشیدند که مترادف بود با نیاز دوره انقباض و یکست سازی قدرت. با این همه باید اضافه کرد که گرچه این دوره های متناوب قبلا هم وجود داشته اند، اما آن چه که این دور از ورود به چرخه قبض را دشوارتر و بسیار ویژه و سرنوشت ساز کرده است دو عامل ورود شکاف بین حاکمیت و جامعه به سطح کیفیتا تازه از یکسو، و فعال شدن بیش از پیش فشارهای جهانی (آمریکا) از سوی دیگر است.

در دوره های انقباضی گذشته، از یک طرف چنین سطح شکافی بین مردم و رژیم وجود نداشته است و از طرف دیگر عامل خارجی هم تا این اندازه و به شکل عجیب و غریبی مصمم به اعمال فشار حداکثری توسط یک ابر قدرت که اولویت نخست امنیتی خود را به درهم شکستن توان اقتصادی و سیاسی و بستن تمامی راه های گریز رژیم متمرکز کرده است، وجود نداشته. و نزوئالی کردن ایران سیاستی است که آشکارا دنبال می شود. در چنین وضعیتی است که یک دو راهی بزرگ در برابر رژیم دهان باز کرده است و انتخاب هر کدام ریسک ها، الزامات و پی آمدهای خود را دارد و به شکل پارادوکسیکال هم عمل می کند. در چنین بستر طوفانی بود که استعفای ظریف-پست و گزینشی که معمولا باید حمایت خامنه ای



را نیز با خودداشت باشد چه بسا خبر از وقوع محتمل موج های بزرگی بدهد که استعفای او ممکن بود موجب انگیزش موج های بعدی هم بشود و حتی گریبان خود روحانی را نیز در بر بگیرد و عملاً به فراندومی علیه سیاستی تبدیل شود که خامنه ای و جناح تندرو در آن راستا حرکت می کنند.

خلاصه آن که رژیم در برابر ضرورت گزینشی مهم و سرنوشت ساز قرار گرفته است. و این در حالی است که انتخاب هردو گزینش چه روی کردانساد و یکدست سازی چه سیاست انبساطی با ریسک های بالا و غیرقابل پیش بینی مواجه است. وضعیت بینابین و فرسایشی کنونی هم به دلیل شتاب و ابعاد بحران ها و پاسخ هائی که می طلبد قابل دوام نیست و بهمین دلیل با یک وضعیت متناقض و شگفتانگیز مواجهیم.

گرچه جناح اصلی و هسته اصلی قدرت در اساس براساس منافع و سرشت و نیازحیاتی اش برای حفظ قدرت، از یکسو ناگزیر و نیازمنداست که رویکردانقباضی پیش بگیرد ( و در حقیقت بدرجاتی در پیش گرفته است)، اما از سوی دیگر این واقعیت دارد که در توان اجراء و پیشبرد آن با چالش های بزرگی مواجه است که بهمان اندازه و حتی می توان گفت بیشتر از سیاست انبساطی برایش خطرناک است. درحقیقت ورودبه دوره قبض کامل و انطباق شکل و محتوا (بخش انتخابی و انتصابی) و یکدست کردن کل سیستم به یک معنی زدن تیر خلاص به خود به خوداست. رژیم اگر توانست از بحران ۸۸ جان سالم ببرد به دلیل آن که بود معتمدین نظام مثل موسوی و کروبی ها هژمونی جنبش را بدست داشتند. ضمن آن که دوره احمدی نژاد به عنوان برکشیده خامنه ای و سپاه و تندروها با بزرگترین درآمدنفتی همراه بود. با این همه ۸ ماه کنترل تهران از دستشان خارج شد... اما اکنون در وضعیتی به مراتب وخیم تر هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ مردمی که اکثریت بزرگ آن دیگر از نظام عبور کرده اند و البته هم چنین فشارهای بین المللی مواجه است. دقیقاً در چنین بزنگاهی از بحران بود که استعفای ظریف نشان داد که ورودبه دوره قبض با چه دشواری هائی مواجه است... حتی بازگشت مجددی به سرکارش نیز نمی تواند امکان کنترل این بحران را بدلیل زمنیه های عینی روبه گسترش خود فراهم سازد. این که در میانه چنین پارادوکسی نفس گیرد، نهایتاً رژیم چه گزینه های را انتخاب نهائی کند خود بدلیل کشاکش صف ارائی ها بسیار دشوار است. تصویب پالمرمو توسط نظام که خود یکی از مصادیق مهم چنین گزینشی است خود یکی از نشانه هاست که کفه جهت گیری باین یا به آن سو را تقویت می کند. در حقیقت خامنه ای و دولت بر عواقب

رداین لوايح بخوبى آگاهند و بنظر مى رسد كه خامنه اى گرچه بظاهر اختيارتصميم گيرى آن را به تشخيص مصلحت سپرده است، و اكثريت آن نيز مخالف آن هستند، اما شايد بعيد باشد كه نهايتا اجازه دهد كه اين لايحه رد بشود. چرا كه در اين صورت ممكن است بشكل دومينووارد بحران ها فروبريزند و فشارهاى داخلى و بين المللى رژيم را به مسيرانزوای بسيارشكننده اى سوق دهد. اما در عين حال او بى ميل هم نيست كه تصويب آن را بدون امتيازگيرى و زهرچشم گرفتن از اروپا و قدرت هاى ديگر عملى كند. چرا كه وى خوب مى داند كه در مسيربخت قراردادارند و در گام و گام هاى بعدى بايد جام زهردوم و مهمى ديگرى را كه همان برجام موشكى\* باشد كه قاسم سليمانى هم نسبت به آن هشدار داده است بياشامند. هم چنين بايد به آن، اين واقعيت را نيز افزود كه خامنه اى خوب مى داند كه با دادن امتيازى به اروپا و به دولت و حاميان گشايش ديپلماسى براى ايجادبالانس بايد جلوى آن ها بويژه در عرص هاى داخل سنگ بياندازد؛ يگ گام به جلو و دو گام به عقب! خوب! چنين سرنوشتى به همان سرنوشت سيزيف مى ماند كه به خشم خدايان دچار گشت و براى هميشه محكوم شد به حمل آن بارطاقت فرسا از دامنه به قله و بالعكس. با اين تفاوت بزرگ كه اگر نيروى جادوئى سيزيف تحليل نمى رفت، اما توان رژيم با سرعت تصاعدى سيرانزولى دارد. حتى ديگر زورموشك هاى ماهواره پرتاب كننش نيز قادر نيستند از جوزمين عبوركنند!.

تقى روزبه ۲۸ فوریه ۲۰۱۹

\*- وقتى حرکت برلحه تيغ، تبديل به پيش رعه هاى برجام دوم مى شود

[http://taghi-roozbeh.blogspot.com/2019/01/blog-post\\_27.html#more](http://taghi-roozbeh.blogspot.com/2019/01/blog-post_27.html#more)

---

## پرسش و پاسخ ندای آزادی از

# فعلالان سیاسی درباره‌ی مقدرات برجام

## تقی روزبه

ندای آزادی: با توجه به شرایط سال‌های قبل از برجام مانند تحریم‌های بین‌المللی و خطر جدی جنگ، آیا برجام (برنامه جامع اقدام مشترک) قرارداد مثبتی برای کشور ما بود و یا فقط باعث بقای جمهوری اسلامی شد؟

تقی روزبه: به پرسش‌های پیچیده‌ای چون بحران هسته‌ای ایران با ابعاد جهانی که در آن بازیگران مختلفی نقش‌آفرینی می‌کنند، دشوار بتوان با آره یا نه پاسخ داد. تمرکز بر روندهای نسبتاً پایدار و جاری و چه بسا متضاد در آن و نیز شیوه برخورد اصولی عموماً این نوع ارزیابی‌ها را مشروط می‌کند:

در مواجهه با برجام لازم است چندین نکته اساسی را لحاظ کرد. تن دادن به برجام محصول پیشبردسیاستی بوده است که به بن بست خورد و به رژیم تحمیل شد. علت هم اساساً فشارهای اقتصادی و سیاسی ناشی از اجماعی بود که دولت آمریکا توانست حول آن در سطح جهانی بوجود آورد و خامنه‌ای به عنوان رأس نظام ناگزیر شد با هدف حفظ آن و موقعیت خود، برای دست‌یابی به منابع نفت و ارز (پول) (که شاه‌رگ حیاتی رژیم را تشکیل می‌داده است) جام زهر بنوشد و تن به عقب‌نشینی بدهد. طبیعی است طرفی که عقب می‌نشیند قادر نخواهد بود در صحنه مذاکره ادعای پیروزی بکند. پیمانی که در شرایط ناکامی و فشار بسته می‌شود، چارچوب و رئوس اصلی اش توسط طرف پیروز دیکته می‌شود که طبعاً همراه با پایمال شدن و تضییع حقوق طرف بازنده خواهد بود. گرچه در ظاهر سعی کردند آن را باصطلاح بردبرد بنامند، اما همه این مانورها در چارچوب قواعد عمومی توازن قوای بازنده و برنده صورت گرفت. چنان که در واقعیت امر این رژیم اسلامی بود که حاضر شد لااقل برای مدتی از حقوق طبیعی و بین‌المللی متعلق به همه کشورهای نرمال و ریز و درشت جهان، بطور رسمی و امضاء شده صرف‌نظر کند و به عنوان کشوری تحت نظارت و کنترل که خود آژانس و سران کشورهای غرب به کرات آن را بزرگترین نظارت و کنترل تاریخی بر یک کشور خوانده اند تن بدهد. در این جا تنها می‌توان به دو مورد از موارد متعدد از این گونه پیمان‌های اسارت بار اشاره کرد: یکی تن دادن به

باصلاح وعده یک دولت مستعجل ( وعده اوباما ما )، بدون آن که کل حکومت آمریکا خود را متعهد به آن و قطعنامه سازمان ملل بکند و این در حالی بود که طرف تعیین کننده در کل معادلات ۱+۵ دولت آمریکا بود. در حقیقت از همان اول حکومت آمریکا ( به ضمیمه نهادکنگره و سنا ) رسماً از سپردن تعهد معاف شدند و دولت هرشش ماه آن را تمدید می کرد ( این نوع حقه بازی های پیچیده و شمشیربدست توسط قدرت های بزرگ در این گونه معادلات یک طرفه امر نا آشنا و بی سابقه ای نیستند ) . دوم تعبیه مکانیزم ماشه معکوس پیرامون شکایت درون برجام بود که عقل هیچ اجنه ای به آن نمی رسید و چنان ماهرانه و حقه بازانه تنظیم شده بود که اگر ایران بفرض روزی به دلیل نقض آشکارطرف دیگر به آن شکایت می برد، مسیری شبردان بطوراجتناب ناپذیر منجر به بازگشت کل تحریم ها توسط هریک از ۵ قدرت دارای حق و تو شورای امنیت ( و بطریق اولی آمریکا ) می شد که چیزی جز انداختن حلقه طناب بدست خود به دورگردن خود نبود! درست بهمین دلیل عجیب نبود که رژیم جرئت نکرد علیرغم نقض آشکارآن توسط طرف تعیین کننده دست به شکایت برد. و حالا، آن هم با چراغ سبزاروپا به پیمان مودت بین ایران و آمریکا زمان شاه در دادگاه لایحه متوسل شده است! بنا براین نمی توان فراموش کرد که از برکت حکومت اسلامی تا اطلاع ثانوی نقداً کشورایران تحت کنترل یکی از شدیدترین رژیم های نظارت جهانی قراردارد که حتی شامل نحوه کنترل و دریافت درآمدهایش، از جمله درآمدهای نفتی و ارزهای ناشی از آن یعنی منبع اصلی اقتصادی کشورهم هست. این که مثلاً از قبل پیمانی چون ترکمنچای نتیجه گرفته شود که اگر بفرض ایران به مطالبات روسیه تزاری تن نمی داد ممکن بود عواقب بدتری داشته باشد و فرضا نقاط بازهم بیشتری از کشوراشغال شود- که احتمالاً هم حرف پرتی نیست- نمی توان نتیجه گرفت که مثلاً آن پیمان ننگین مثبت بوده است. شاید برجام آنقدر ننگین بنظر نرسد، اما در گوهر و ماهیت خود خالی از آن نوع تمکین ها ولو به شکل موقت نیست. طبیعی است که در قضاوت بین دو حالت بد و بدتر تحت شرایطی می توان یک گزینه را شرکتر یافت؛ اما این چنین توصیفی نمی تواند به آن معنا و جنبه مثبت بدهد و توجیه کننده دفاع از آن هم چون امر مثبت باشد. «بد و شر» هیچگاه مثبت نیست و از همان جنس خیانت های حاکمیت و سیاست های تباه کننده آن است که کشور را به این جا رسانده است. در حقیقت ادعاهای تازه دولت جدید آمریکا بر همین بستر صرفنظر کردن از حقوق بدیهی یک کشور ولو به شکل «موقت» سربرآورده است. منتقدین کلی وضعیت ناگزیر نیستند که خود را به وضعیت تعین یافته توسط برخورد دو نیروی ارتجاعی تنزل بدهند، بخصوص اگر توجه داشته باشیم که ما

همواره با این گونه موقعیت های تاکتیکی باصطلاح گزینش بین بد و بدتر مواجه هستیم و چوبش را هم به کرات خورده ایم. از همین رو اهمیت تاکید بر رویکرد اصولی و مستقل از حاکمان از هردوسو، بیشتر می شود. این رویکرد اصولی نسبت به وضعیت مشخص و تاکتیک ها بی اعتنا نیستند اما باید از منظر موازین خود و رویکردی انتقادی به وضعیت نگریست و بین استراتژی و رویکردهای تاکتیک پیوند درست و اصولی برقرار ساخت. چنین رویکردی نمی تواند اساسا خود را زندانی انتخاب حاکمان مرتجع نماید. مخالفت با پروژه های معطوف به انرژی هسته ای و بطریق اولی سودای سلاح هسته ای که من نیز از آن دفاع می کنم، نمی تواند ما را به این نتیجه برساند که پس زنده باد شق بد و کمترتباہ کننده! . چنین رویکردی، به معنای افتادن در همان تله موقعیت تاکتیکی بین بد و بدتر است و هم به معنی تقلیل وجوه گوناگون تضیقات برجام که در اصل، یک پیمان امنیتی اقتصادی و سیاسی است و نه فقط صرفا هسته ای، و هم دادن مدال به رژیم که با تحمیل این همه هزینه های عظیم انسانی و اقتصادی و سیاسی برکشور و دست آویزه قدرت های بزرگ حق انتخاب آزاد مردم ایران را سلب کرده و آن را به چنین نقطه ای بحرانی رسانده است، بدون آن که حتی تغییر اساسی در رویکردهای تباہ کننده خویش بدهد.

به گمان من رژیم در دوراهی سقوط به بحران های هولناک و چه بسا خطرناک برای بقایش از یکسو و عقب نشینی یا «نرمش قهرمانانه» از سوی دیگر قرار گرفته بود که هم چون دوره جنگ ایران و عراق شق دوم را اختیار کرد و بهمین دلیل هم در چهارچوب یک پروژه وسیع سیاسی، روحانی را برای حل این معضل بر سرکار آورد و پس از انجام وظیفه اش هم تصمیم به پنجر کردن وی گرفت... در عین حال نباید فراموش کنیم که تصمیم به این عقب نشینی ها چه در جنگ عراق (با قتل عام ۶۷) و چه در برجام با تشدید سرکوب فشارهای داخلی اعم از رسانه ها و فعال شدن دولت موازی و دستگیری فعالین و جنبش ها همراه بوده و برای نیروهای ترقی و فعالین پیشرو و جامعه بدون هیچ گاه بدون تاوان هم نبوده است... در حقیقت این انتخاب رژیم بوده است بین دو گزینه فوق و نه انتخاب مردم و یا مدافعان دموکراسی و آزادی و برابری خواه. از همین رو نیروهای ترقی خواه و مردمی که نقشی در این سیاست ها و گزینش ها نداشته و ندارند، درست تر است که با طرح رویکرد مستقل خود و از منظر آن به برجام به پردازند و بجای خوش انگاری های مثبت گرایانه، اساس سیاست های رژیم را که منجر به چنان بن بست ها و وضعیتی می شود که به هزینه مردم تن به چنان پیمان های خفت آوری بدهد ( که گشایشی هم در وضعیت آن ها ایجاد

نمی‌کند) موردنقد و افشاگری قراربدهند و بر همان پایه بجای تن دادن به این نوع پیمان‌ها، خواهان لغو هرگونه فعالیت‌های هسته‌ای-نظامی و غیرنظامی- بشوند و از قضا نسبت به فضای سرکوب و فشاری که رژیم با این نوع عقب‌نشینی‌ها وارد می‌کنند هشداربدهند و خواهان تضمین حقوق انسانی شهروندان و فعالین بشوند. هیچ منافاتی ندارد که ضمن تشریح جنبه‌های اسارت‌بارآن، خواهان تعطیلی کل فعالیت‌های هسته‌ای بشویم. البته امروزه تعرض گسترده ترامپ به برج‌ها گرچه باصطلاح آن را روسفید کرده است، و اکنون هم مسائل تازه و مهم‌تری چون تحریم و ... مطرح شده‌اند، اما حتی آن‌ها هم نمی‌توانند تغییری در ماهیت آن پیمان بدهند.

خلاصه آن که به باور من اگر رژیمی وضع را به آن جا می‌رساند که خود ناگزیر می‌شود بین دو گزینه «شرید» و «شربدتر» یکی را انتخاب کند نمی‌توان با اتلاق مثبت بودن به او مدال داد. او باید حول عملکرد خود بازخواست شود.

**ندای آزادی: در صورتی که ایران به تعهداتش بر مبنای این توافق ادامه دهد و دیگر طرف‌های برج‌ها مانند چین، روسیه و اروپا به آن پایبند بمانند، برج‌ها می‌تواند بدون حضور آمریکا ادامه داشته باشد؟**

**روزبه:** با توجه به نقش تعیین‌کننده دولت آمریکا به عنوان طرف اصلی بحران هسته‌ای، طبیعتاً برج‌ها بدون آمریکا و در تقابل کامل با آن، به جسدنیمه جانی تبدیل می‌شود که البته از سوی هیچ کدام از طرف‌ها و هرکدام بدلیلی متفاوت نباید به مرحله دفن برسد حتی به شکل برخورد دوفاکتو از سوی آمریکا. برای آمریکا از این جهت که حفظ طاهری برج‌ها توسط اروپا می‌تواند، خلاصه‌ی آمریکا ضمن ایراد فشارهای سنگین را پرکرده و مانع از بازگشت رژیم به غنی‌سازی و بکارگیری این حربه شود در غیرآن صورت جزمداخلة نظامی آمریکا (و اسرائیل) برای درهم کوبیدن تاسیسات هسته‌ای و احتمال درگیری‌های گسترده نظامی با ایران گزینه‌ای نمی‌ماند که وروده آن نه مطابق با استراتژی ترامپ است و نه افکارعمومی آمریکا آن را می‌پذیرد. از همین رو رویکرد اروپا و آمریکا علیرغم برخی تنش‌ها و اختلافاتی که دارند در کل یک سیکل کامل و مکملی را تشکیل می‌دهد که امکان یک جنگ همه‌جانبه سرداقتصادی آمریکا با ایران را باهدف فروپاشاندن توان اقتصادی، رژیم سیاسی را یا واداربه عقب‌نشینی برای مذاکره مجدد کرد و یا اگر تن نداد محکوم به فروپاشی از درون نمود. بدون آن که رژیم جمهوری اسلامی بتواند عکس‌العمل اساسی

انجام بدهد. خود وضعیت دراماتیزه ای که رژیم قادر به نشان دادن هیچ عکس العمل مهمی در برابر آن نیست، محصول طبیعی همان نوع قراردادهای و سیاست هاست. تهدیدهای رژیم در عرصه بازگشت به غنی سازی گسترده عملیات تهدیدهای توخالی است برای امتیازگیری از اروپا و اگر جدی هم باشد جز یک عمل انتحاری نخواهد بود. همه طرف ها هم از وضعیت آچمزشدگی رژیم آگاهی دارند و سعی دارند که از آن سود ببرند. در این میان حمایت محدود اروپائی ها از آن تا حدی است که مجاری تنفسی رژیم بطورکمال قطع نشود، که این به معنی گشودن یک باریکه راه است برای دادوستد حداقل رژیم. دفاع از برجام نیمه جان علاوه بر حفظ وجه نمادین کنترل اشاعه فعالیت های هسته ای و کنترل انفجاربحران منطقه ای و مهاجرت، برای مقابله با یک جانبه گرائی و یکه تازی های ترامپ در مقیاس جهانی هم هست، و از قضا از این جنبه برجام و انگیزه حفظ آن در شرایط کنونی حاکم برجهان برای اروپائی ها معنای تازه ای پیدا کرده است و اشتباه خواهد بود که برجام را صرفا با گذشته آن تحلیل کنیم. علیرغم فشارهای فزاینده به رژیم و مواجه شدن با یک جنگ سردهمه جانبه توسط یک ابرقدرت، تنها شانس و فرصتی که در کنار تهدیدها برای رژیم اسلامی فراهم شده است، یکه تازی ترامپ در بهم زدن نظم جهان پس از پایان جنگ دوم و مشخصا پس از جنگ سرداست به هدف تامین فرادستی در حال زوال آمریکا در قرن بیست و یکم؛ که بقیه قدرت ها را به رقابت و مقابله با خودکشانده است و همین درآمیزی تخصصات جهانی با بحران هسته ای که خود نیز دارای وجهه جهانی بود، برخی همپوشانی ها و همسوئی ها را هم چون فرجه ای برای رژیم اسلامی فراهم ساخته است که بدرجاتی منافع خود را با منافع اروپا و چین و روسیه گره بزند. با این همه اروپا صرفا به شکل مشروط و محدود از آن حمایت می کند نه فقط بدلیل مجموعه رفتارهای منطقه ای و غیرمنطقه ای و موشکی رژیم، بلکه بخاطر پیوندها و منافع مشترکی که با آمریکا دارد. چنان که برای هریک از رقبای بزرگ آمریکا در تحلیل نهائی منافع مشترک آن ها با آمریکا بر منافعشان با رژیم ایران اولویت دارد. در چنین وضعیتی رژیم سعی می کند که از دو حربه سمت گیری به قدرت های شرقی و تهدیدبه بازگشت به وضعیت قبل از برجام، از اروپا و برخی جناح های درونی آمریکا سودجوید. در حقیقت تحولات درونی رقابت های سیاسی آمریکا نیز بیش از پیش با مساله ایران و برجام گره می خورد که این خود نیز موجب باقی ماندن همین برجام نیمه جان برروی صحنه جهانی می گردد.

**ندای آزادی: آیا ملغا شدن برنامه برجام باعث سقوط و یا تسریع**

## سقوط نظام جمهوری اسلامی خواهد شد؟

روزبه: همانطور که اشاره شد (سوی تحولات نوین دخیل در آن) برجام با خروج آمریکا و بازگشت های تحریم ها و فشارهای آن عملا تا حد زیادی سترون شده و اهمیت آن را فعلا باید در حفظ جنبه های نمادین و تامین باریکه راهی برای تنفس گاه رژیم از یکسو و ممانعت از ایجاد اجماع جهانی برای رژیم از سوی دیگر دانست؛ مگر آن که رژیم حاضر به خوردن جام زهری تازه و از جمله تغییر سیاست های منطقه ای خود بشود. نشانه ها و شواهدی دال بر آنست که رژیم گرفتار در چنبره بحران های چندجانبه خود را ناگزیر می داند که به گونه ای بی سروصدا و محتاطانه این درب را بگشاید. چنان که هم اکنون با اروپائی ها بر سرمسائل منطقه از جمله یمن و سوریه و... مذاکراتی را شروع کرده است، در سوریه آشکارا در برابر تعرضات اسرائیل خاموش است، هنوز نتیجه این مذاکرات مشخص نیست. بنابراین همه چیز بستگی به آن دارد که رژیم چگونه با اتمسفر نوینی که به برجام در ارتباط با تغییر شرایط جهانی و نیز شرایط داخلی رژیم معنا و سویه های تازه داده برخوردار کند. تا آن جا که شواهد و قرائن کنونی نشان می دهند رژیم برای حفظ خود در برابر وضعیت خطرناک داخلی (نارضایتی مردم و بحران فزاینده اقتصادی) و مقابله با فشارهای فزاینده آمریکا، و لاجرم نجات خود، در صدد گشایش رابطه با اروپاست که اساسا با سویه های سیاسی ممکن است. گشایش این رابطه مستلزم دادن امتیازات تازه و عقب نشینی های تازه است.

بنابراین حفظ کیان نظام و بهره گیری از برجام مستلزم خوردن جام زهرجدیدی است که رژیم ناگزیر از نوشیدنش خواهد بود. البته رژیم سعی خواهد کرد که به اصطلاح با فرمول های بردبرد به آن پوشش بدهد. با این حساب اگر برجام به طور کامل سقوط کند و اگر رژیم به سمت عمل انتحاری افزایش غنی سازی حرکت کند، طبیعا تشدید فشارهای خارجی و تشدید بحران های داخلی و بویژه بحران اقتصادی و معیشتی احتمالا با شدت بیشتری موجودیت رژیم را تهدید خواهند کرد، اما معلوم نیست که این نوع شکنندگی ها حتما به سود مردم و رهائی از استبداد و فلاکت و دست یابی به آزادی و دموکراسی باشد. چرا که از دل فقر و فلاکت و بی ثباتی زیاده از حد، چه بسا خشونت و تباهی و خشم کور و توهمات ناکجا آبادی فوران کند.

بطور کلی می توان گفت که اگر واقعا می شد درآمدهای نفتی رژیم را به صفر رساند، بدیهی بود رژیمی که بندنافش متکی به رانت و مداخل نفتی است قادر به تداوم حیات خود نمی بود. اما چه تجربه و چه



دلایلی وجوددارند که رساندن آن به صفر امکان پذیر نیست و رژیم می شونند که بهر صورت راه هائی برای فروش آن یافت شود. از همین رو نمی توان با فشارهای صرفا تحریمی آمریکا حکم به سرنگونی آن داد. اما از آنجائی که رژیم اسلامی بطورهمزمان با مولفه های گوناگونی از بحران بخصوص شکاف حاکمیت و مردم هم مواجه است لغو برجام و تحریم ها تنها می تواند با عبور از منشورمجموعه این بحران ها اثر گذاری داشته باشد. البته این اثرها هم در حوزه های گوناگونان متفاوت و چه بسا متناقض هستند و الزاما هم همگی مثبت نیستند. از همین رو در کل بدلیل دخیل بودن عوامل گوناگون داخلی و جهانی نمی توان رابطه ای مستقیم و خطی بین آن و سقوط رژیم برقرارکرد. و دقیقا بدلیل همین عدم امکان رساندن صادرات نفتی به صفر و تاثیرات متفاوت تحریم ها در مولفه های گوناگون چه بسا رژیم با ایجادجیره بندی و فضای سرکوب و بگیر و بند و همزبانی نسبی جناح های درونی خود در برابرخطرمشترک بتواند خود را لاقل برای مدتی سرپا نگهدارد. و این در حالی است که رشدطبیعی و درون زای فرایندسرنگونی می توانست و می تواند نتایج بهتری داشته باشد.

**ندای آزادی: با توجه به قدرت و امکانات گسترده آمریکا برای تحریم ایران و تحت فشار قراردادن کشورهای دیگری که با ایران مناسبات اقتصادی دارند، خروج آمریکا از برجام چه پیامدهایی برای مردم ایران و برای جمهوری اسلامی به همراه خواهد داشت؟**

**روزبه:** با توجه به شتاب حوادث در همین فاصله زمانی از خروج آمریکا و شروع جنگ سیاسی و روانی دولت آمریکا و نیز فازنخست تحریم ها ، شاهد تاثیرات آن چون بحران حادارزی و افزایش روزانه قیمت ها هستیم و طبیعی است که با کاهش صدورنفت به نصف و مشکل بازگشت ارز به کشور و بازار این نوع تاثیرات بازهم بیشترشود. اما خطاست که وقوع این حجم از بحران را صرفا به عوامل خارج و فشارآمریکا منتسب کنیم. این فشارها بی تردید موثربوده اند اما هم چون نیشتری بر حباب های بی شمار بحران های ساختاری رژیم عمل کرده اند بویژه در حوزه اقتصادی و نیز فسادبی کرانی که سر تا پای رژیم را فراگرفته است و نیز عدم اعتمادگسترده مردم به رژیم و البته شکاف ها و کارشکنی ها و موازی کاری های درونی خود رژیم . در واقع فشارهای آمریکا در تصادم با چنین بستری آکنده از بحران نقش کاتالیزور را پیدا کرده است. از قضا وجودهمین بحران ها است که زمامداران کاخ سفید را بیش از پیش به نتیجه بخش بودن فشارهای

خود امیدوار ساخته است.

خلاصه آن که سویه های سربازکردن بحران های انباشته شده چندین دهه ای رژیم، تشدید گرانی و فرار سرمایه، نزدیک تر شدن جناح های رژیم در نوک هرم قدرت بدلیل تهدیدهای خارجی و تشدید فقر و سرکوب مردم و تشدید فضای خفقان و تقویت موقعیت و نقش آفرینی سپاه و نیروهای سرکوب و البته ایجاد یک فرجه جهانی برای رژیم بدلیل نقض پیمان های دسته جمعی توسط ترامپ اشاره کرد. همانطور که این فقرات نشان می دهند تاثیرات متفاوت و چه بسا متناقضند که بخشی از آن ها رژیم را تضعیف می کند و بخشی هم تقویت، که دست بدست هم داده و نتیجه خروجی بحران را مشروط می کنند. در این میان آن چه که محرز است تاثیر آن سرکوب و تشدید فلاکت و نیز سازمان یابی مستقل مردمی است. دلیل آن هم تاثیر کور و متضادی است که حربه تحریم، که کل کشور به شمول رژیم و مردم را هدف می گیرد، و دامن زدن به برخی گرایش های منفی در درون صفوف جنبش ضد استبدادی است.

**ندای آزادی : اپوزیسیون خارج از کشور چه وظائفی در این شرایط بر عهد دارد؟**

**روزبه:** با توجه به اهمیت این سوال و نیز پیچیدگی های آن پاسخ به آن در یک نوشته چندخطی دشوار است، بخصوص که بر حجم نوشته نباید بیش از این افزود. از همین رو به شکل تلگرافی به آن ها اشاره می کنم:

بسته به آن که منظورمان از اپوزیسیون خارج چه گرایش و یا گرایش هائی باشد پاسخ می تواند متفاوت باشد. چون گرایش های متعدد و چه بسا متضادی وجود دارند که هر کدام برنامه و رویکرد خود را دارند و بر همان اساس وظایف متفاوت و چه بسا متضادی را برای خود تعریف کنند.

سوی آن، با توجه به معضل اصلی گسیختگی در صفوف و جبهه ضد رژیم، شامل منفردین و گروه ها و جریان ها و نیروهای مختلف، و فقدان پیوند لازم به جنبش های داخل کشور و بدنه اجتماعی لازم، تا آنجائی که به طیف مدافعان آزادی و برابری مربوط می شود، بهتر است که کنشگران این طیف اولویت و هدف خویش را گردآوری و یا نزدیکی و همسو کردن نیروهای نزدیک و متعلق به خود در خارج کشور از یکسو و همزمان تلاش برای پیوند و همکاری و همراهی با نیروهای اجتماعی و سیاسی منتناظر در داخل کشور و نیز در سطح جهان از سوی دیگر صرف

کنند. این تلاش‌ها در راستای فعلیت مادی بخشیدن به هستی و حضور اجتماعی چنین طیفی است. البته در این رویکرد پیوند با جنبش‌های اجتماعی گوناگون چه در داخل و چه در سطح جهانی از اهمیت اساسی برخوردار است. رویکردی چندجانبه لازم است تا نیروهای اپوزیسیون در طی فرایندی بتوانند با توانمندسازی خود چه به لحاظ سازمان‌یابی و چه به لحاظ گفتمان‌یابی با ایجاد کمپین‌ها و رسانه‌ها و جلب حمایت‌های نیروهای خارج کشور و نیز حمایت‌های جهانی، تبدیل به صدای رسای جنبش مقاومت داخل کشور در سراسر جهان بشوند. به موازات کمپین‌های مختلف و ابراز انواع حمایت‌ها و همبستگی‌های حدالامکان هماهنگ شده، آن‌ها باید به موازات آن بتوانند به دیگر وظیفه دشوار ولی حیاتی خود برای شدن، یعنی ایجاد ظرف‌های گفتگوها و دیالوگ‌های متقابل حول مهم‌ترین مسائل مربوط به جنبش ضد استبدادی مطالباتی با عطف به شرایط و تحولات امروز جهان مبادرت کنند. در حقیقت مشارکت فعال در گفتمان‌یابی ترقی‌خواهانه و در حال شکل‌گیری جنبش و گسترش شبکه‌های اقدام عملی برای همراهی و حمایت از جنبش‌ها، دو بازوی اصلی پیشروی را تشکیل می‌دهند. بدیهی است که پذیرش اصل تکثر و رویکرد فرافرقه‌ای و همکاری حول اشتراکات و سازمان‌یابی باز و شبکه‌ای (و نه هرمی) از موازین ضروری برای طیف بندی و نزدیک شدن انواع خرده‌گرایش‌های متعلق به این طیف است. طبیعی است که همکاری این طیف و سطح آن و از جمله اتحاد عمل‌های موردی با دیگر رویکردها و طیف‌ها نیاز به بررسی مشخص مواضع و رویکرد آن‌ها دارد و تابعی است از مبارزه آن‌ها با استبداد حاکم و پای بندی به موازین دموکراسی و برابری اجتماعی و رابطه‌اشان با قدرت‌های امپریالیستی. آن‌چه که در این میانه مهم است ایجاد ظرف و بستری است که در آن امرشدن و شکل‌گرفتن یک اپوزیسیون ترقی‌خواه آن‌هم با توجه به دست‌آوردهای نوین جنبش‌های اجتماعی-طبقاتی ممکن گردد. امروزه ایجاد بستری تعامل و سوخت و ساز این طیف و ساختن زمینه عینی برای شدن اهمیت کلیدی دارد. مبنای این همکاری‌های عملی نیز تا آن‌جا که به شرایط داخل کشور برمی‌گردد، وجود عینی و رشد جنبش مقاومت مقاومت با ویژگی‌های ضد استبدادی-مطالباتی و سویه‌های ضد سرمایه‌داری است که بطور عینی در داخل و در صفوف کارگران و زحمتکشان و معلمان و پرستاران و دانشجویان و زنان و مردمان تحت ستم مضاعف و جریان دارد. وجود چنین جنبشی در حال گسترش گرچه با همه ناسازه‌ها و نارسائی‌های خود اهرم نیرومندی است که می‌تواند به سازمان‌یابی نیروهای اپوزیسیون ترقی‌خواه خارجی نیز جان و توان تازه‌ای بخشد.

---

# پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی دربارهی مقدرات برجام کا مران صادقی

مسبب نابسامانی های امروز جامعه و مشکلات مردم، رژیم اسلامی حاکم بر ایران است. دولت آمریکا و دیگر کشورها هم به دنبال منافع خود هستند و دغدغه منافع ملی ایران، درد و رنج مردم، فاجعه زیست محیطی و غیره را ندارند.

برجام هم بخشی از این نابسامانی ها است که مردم رنج دیده ما در به وجود آمدن آن نقشی نداشته اند، اما دود اثرات آن در هر صورت به چشم آنها فرو رفته و خواهد رفت.

پرسش هایی که در رابطه با برجام مطرح کرده اید، می توانند پرسش های قابل بحثی باشند، ولی مبنای مناسبی برای به دست آوردن استراتژی مبارزاتی اپوزیسیون مترقی و مستقل نیست و در عمل به اسپیکولاسیون و تفرقه بیشتر می انجامد\*.

اگر هدف از طرح پرسش پنجم رسیدن به یک برنامه مبارزاتی و اقدام مشترک اپوزیسیون جمهوری خواه، دموکرات و سکولار(لائیک) است[و نه اپوزیسیون خارج از کشور(؟)] ضروری است در شرایطی که مبارزات مردم در هر قدم بیشتر کل حاکمیت را آماج حملات خود قرار می دهد، پرسش های مربوط به گسترش مبارزات مردم، چگونگی هماهنگی نیروهای مترقی و مستقل داخل و خارج کشور، امکانات رساندن صدای این نیروها به درون مبارزات مردم و ارایه راه حل های معضلات حاد جامعه...طرح و با هدف رسیدن به نتایج مشخص مورد تبادل نظر قرار گیرند.

27.08.2018

\*از همین رو من قصد پرداختن به پاسخ پرسش‌ها ندارم. اما بی فایده نخواهد بود برای جلب توجه به خصلت اسپیکولاتیو پرسش‌ها، به طور نمونه نگاهی به پرسش اول بیاندازیم. پرسش با یک فرض مسلم طرح می‌شود: "خطر جدی جنگ". میدانیم که این موضوع مورد مناقشه است. بسیاری معتقدند که آتمسفر جدی بودن خطر جنگ از جانب جناح‌هایی در رژیم برای پیشبرد مقاصد خاصی دامن زده شد. و برخی بر این نظرند که خطر جنگ واقعا جدی بوده و در نتیجه رفع این خطر توسط برجام را امتیازی برای رژیم می‌دانند. و اما فرض کنیم که اکثر دوستان بر این نظر باشند که برجام باعث بقای رژیم شده است. نتیجه منطقی آن قاعدتا چنین خواهد بود که با عامل بقای رژیم به مبارزه بپردازند. به این ترتیب این دوستان در بحث مربوط به برجام ناخواسته در جایگاه تقویت‌کنندگان پوزیسیون ترامپ قرار خواهند گرفت.

بخش اول پرسش هم همین دیلما را در خود دارد: آیا برجام قرار داد مثبتی برای کشور ما بود؟ اگر کسانی پاسخشان به این پرسش مثبت باشد، نتیجتا باید به دفاع از برجام برخیزند که در اینصورت عملا نقش تقویت‌کننده پوزیسیون رژیم را بازی خواهند کرد.

پرسش‌های دیگر نیز دارای همین کاراکتر هستند. به ویژه پرسش چهارم که رابطه ملغا شدن برجام و سقوط رژیم را برقرار می‌کند، می‌تواند در و دروازه را به روی ارزیابی‌های اسپیکولاتیو باز کند.